

این سوال العجیبند از روح نموده اند که این زکریا آمد
 و ناس را بخت خواند و غسل تعمید داد مقصود از ظهور
 او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او اما که برای من
 شهادت دهد و وفات نمود با آنچه مأمور بود و من
 آدم از برای اشتغال اهل عالم یا اینها الناظر
 الی النظر الاکبر احزان بر تبه رسیده که لسان
 رحمن از بیان ممنوع شده فوالله شیخی عینی و تخرک
 لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقاً
 و جی چه که اهل بیان بشانی مجتهد اند که اگر
 ایوم از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حق جل شانه
 بان امر فرموده بحشم خود مشاهده نمایند قبول دارند
 مثلاً رئیس الاقاکین نوشته آیات در اول ظهور
 حجت بوده و حال نیت بگوای اهل بیان نصفا
 بانه ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهور است
 غرضمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان با حفظ

کیند و خود حکم نمایند شما که بحکم حق و ما نزل من عنده
 راضی نشدید و لکن حق بحکم شما اگر با نصاب واقع شود
 راضی است که شاید چسبی با نصاب باز شود و الی غیره
 ناظر باشد و این بسی واضحست که جمیع بیان تصریحا
 من غیر تاویل مخالفین قول معترضانست
 مع ذلک باین جرئت من غیر تصریح مخالفت کل بیان
 نموده و می نمایند و خود را تا صریح بیان میداند فواته
 ان لبسیان یروح منهم و لیعضم حال لوجه الله
 فی اجماع فکر نمایند سبب اینکه باین جسارت متک
 حرمت کتاب الهی حجب نموده اند چسبیت این بسی
 معلوم و واضحست که سبب قبول بعضی از اهل بیت
 و الا فوالذی نطقنی بابحی و انظرنی لاثبات امره که
 مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از
 حکمای اعظم الهی است که در بیان نازل شده
 بشانی که سطری مسطورنه مکرر آنکه در آن مذکور چه تلویحا

و چه تصریحی که در ظهور بعد توقف نماید و حسن آیات
 نخواهید مع ذلک انکار نموده اند و امثال این امور عظیمه
 که جمیع مبدء عالم شده اند و نفسی اعتراض نموده
 و لکن باین مقرر که باختیار او کل کتب ناطق است نسبت
 داده اند که احکام بیان را نسخ نموده الالغته الله
 علی القوم الظالمین مع آنکه نبض بیان این ظهور
 مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بد کرده شائش نامحق
 و بطورش مشرک و ما بظن من عنده هو ما ظن من ظهور
 قبله و من فرق هو مشرک کذاب و منکر مراتب و از آیات
 گذشته اکثری از اهل ادیان امریست اقدس خارق
 عادات دیده اند علی شان لایذکر بالبیان فاسئلوا
 المدینه و من حولها لیظهر لکم الحق و معلوم نیست که آن
 نفس معرض در خود چه قائل است لا نفس البهائم
 لیس الا علی افک کبیر از حق نخواهید توفیق عنایت
 فرماید که شاید برصراط امر مستقیم باشید لان هذا الامر

عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود
 لایقی الامن کان ناظر الی المنظر الاکبر و منقطعاً عن
 فی السموات و الارض حیث ان الله المقدر لعزیز حکیم
 الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در
 کمال استقامت ناس را بشتر الهی دعوت نماید
 انشاء الله جهد بلیغ نمایند که شاید کما شکران تزیین
 نفس و هوی بافق قدس ابی توجه نمایند از نفوس
 اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که اثر هر نفسی اثر است
 نفس بی اثر مثل شجر بی ثمر در منظر اکبر مذکور شده ناطق
 شوید و تقدیر تبلیغ امر نمایند با اعتراض و اقبال نظر
 نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بان ما مورید من لدی الهی
 اینست فضل عظیم و دستکاری ابدی و ثمر جاودانی
 و عنایت حق در کل احوال و مدد فیضش در کل احوال
 رسیده و خواهد رسید من کان لانه معه و یؤتیه
 ما یسئله و انه علی کل شیء قدير و البهاء علیکم یا احنانی

بدوام ملکوتی و بقا جسموتی
 هو الله تعالى شیانند العظماء الکبراء
 و مسائل النسائل فی قول الحکماء بسیط الحقیقه
 کل الاشیاء قل فاعلم ان المقصود من الاشیاء
 فی هذا المقام لم یکن الا الوجود و کالات الوجود من
 حیث هو وجود و من کل الوجود و هذا کل لا ینکر عنده
 بعض و لا یقابله جنسه و احصا اصل ان بسیط
 الحقیقه لما کان بسیطا من جمیع الجهات انه
 واحد و مستجمع جمیع الکالات التي لا حد و لا نهایه
 لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حد محدود بلسان
 پاریسی ذکر میشود مقصود حکیم از اشیاء در عبارت
 مذکوره کالات وجود من حیث هو وجود است و
 از کل دارائی یعنی واحد و مستجمع جمیع کالات
 نامتناهی است نحو بساطت و امثال این بیانات
 در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر

کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل
 بوجودات غیر متناهییه شده سبحانه عن
 ذلک چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل
 الاشیاء و لیس شی من الاشیاء و فی مقام آخر
 ان انوار بسیط الحقیقه تری فی کل الاشیاء و ان
 ببصر باصر و نظر باطن منوط است ابصار حدیه
 در کل اشیاء آیات احدیه را مشاهده مینمایند
 چه که جمیع اشیاء مظاہر اسماء الهیه بوده و هستند
 و حق لم یزل و لایزال تعدس از صعود و نزول
 و حدود و فتران و ارتباط بوده و خواهد بود
 و اشیاء در امکان حدود موجود و مشهود چنانچه
 گفته اند لما کان وجود الواجب فی کمال القوه و
 الشده لویجوز یحل بوجودات غیر متناهییه لکن
 لا یجوز ما انحلت در این بیان سخن بسیار است و مقصود
 حکماء اگر تمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد

چون قلوب احرار لطیف و رستق مشا به میشود لذا
 قلم مختار با اختصار اکتفا نمود و معتام در توحید
 مشا به میشود توحید وجودی و آن اینست که کل را
 بمانفی میکنند و حق را با اثبات معینی غیر حق را
 موجود میدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر
 اوقفای محض بوده و خواهند بود کل شیئی مالک
 الا وجه معینی مع وجود او احدی قابل وجود نه و
 ذکر وجود بر او نمیشود چنانچه منبر موده اندگان شهر
 و غم بکن معشری و الا آن یکوین مثل با قدگان مع اند
 مشا به میشود که اشیا موجود بوده هستند
 مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته
 و ندارد در توحید وجودی کل مالک و فانی و وجه
 که حقت دائم و باقی و توحید شعودی آنست که
 در کل شیئی آیات احدیه و ظهورات صمدانیه و تجلیات
 نور فردانیه مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی

نازل سزیم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم در
 این مقام در کل شیئی تجلیات آیات تبیط الحقیقه مشهود
 و هویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحل بوجدات
 نامتناهی شده تعالی تعالی من ان محل نشی او
 یخیزد او بقیصرن بانی الابداع لم یزل کان
 مقدسا عن دونه و منزها عما سواه نشهد انه کان
 واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته و کل فی قبضه
 قدرته لم یمنه علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر
 او یذکر یرجع الی الذکر الاول چه که حق جل و عزیب
 منیع لاید رکت در این مقام کان و یكون مقدسا
 عن الذاکار و الاسماء و منزها عما یدرکه اهل
 الانشاء استیسل سدود و الطلب مردود لذل انچه
 اذکار بدیهه و اوصاف منیع که از لسان ظاهر
 و از قلم جاریت بکلمه علیا و سلم اعلی ذروه او
 و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود او

مصدر توحید و مظهر نور تفرید و تجرید در ان مقام
 کل الاسماء الحسنى و الصفات العلیا ترجع الیه
 و لا تخافون عنہ كما ذکر ان الغیب هو مقدس عن
 الاذکار کما تھا و مقرر نور توحید اگر چه در ظاهر
 موسوم با بسم و محدود و بحدود مشاهده میشود
 و لکن در باطن بسیط مقدس از حد و د بوده و این
 بسیط اضافی و نسبی است نه بسیط من کل ایجات
 در این مقام معنی چنین میشود یعنی کلمه اولیة و مطلع
 نور احدیة مرتبی کل اشیاء است و دارای کمالات
 لا تخصی و از برای اینک در این مقام بیانی در کنا عرصت
 مستور و در لوح حفظ مسطور لایستغنی ذکره فی بحین
 عسی اللہ ان یاتی بہ انہ لہو العلیم الخبیر و دیگر عزیزان
 بعضی بر قول حکیم من عنین دلیل بوده چه که مقصود
 قائل را ادراک ننموده اند فی الحقیقة نمیتوان بظاہر
 قول کفایت نمود و شہادت بر خاست مکر در کمالات

نفوسیکه متجا هر یک بر و شرک باشند قول چنین نفوس
 قابل تاویل نه و حکما فرق مختلفه بوده هستند بعضی
 آنچه ذکر نموده اند از کتب انبیاء استنباط کرده اند
 و اول من تدرس بالحقه هو ادریس لذا ستمی بهذا الکلم
 و او را هر سس نیز گفته اند در هر لسان بابسی موسوست
 و در هر قتی از سنون حکمت بیانات و اقیه کایه فرموده اند
 و بعد از او لمبسنوس از الولوج هر تیه استخراج بعضی
 علوم نموده و کشر حکما از کلمات و بیانات انحصرت
 استخراج فنون علمیه و حکمیه نموده اند باری این
 بیان حکیم قابل تاویلات محمده و محدودده هر دو
 بوده و هست و بعضی از بالغیبین حفظا لامر الله در
 ظاهرد فرموده اند و لکن شغیبه مسجون لایذکر الا
 آنچه و دیگر الیوم یومی نیست که انسان مشغول با در آن
 این بیانات شود چه که علم باین بیان و امثال آن
 انسانرا غنی ننسوده و نخواهد نمود مثلا حکیمیکه با یکله

محکم نموده لوکان موجوداوالدین استروالرفیماقال ثم
 الذین عتروا علیه کل در صقع واحد مشا به میشوند
 بر یک بعد از ارتضاع ندآء مالک آسماء از زمین بقعه
 نور آء بکلذی فائز شد معتبول و محمود و دون آن مردو
 چه مقدار از نفوس که خود را در اصلی ذروه حیاتی عرفان
 مشا به میسند علی شان طشتوابان ما خرج من اقوام
 ایتطاسس توزن به الاقوال واسطرلاب یؤخذ
 عنه تقویم البدء و المال مع ذلک در ایام ربیع رحمن و
 هیوب اریح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال و لا
 من شتر اکر نفسی الیوم بحبیح علوم ارض حاطه نیا
 و در کلمه بلی توقف کنده ای الحق مذکور نه و از اجهل ناس
 محسوب چه مقصود از علوم عسرفان حق بوده هندی
 از این طراز اذ منقذس ممنوع ماندا از سبتین در
 الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید قول عمل منجوا
 قول بلا عمل کنخل بلا عمل او کثیر بلا اثر حکیم سبزواری

شاید به کتب در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن
 چنین استغفار میشود که موسیقی موجودند و الا از قولی
 انا انقدر در هر شجره موجود در مقام بیان با نیکی
 تکلم نموده و مقصود آنکه عارف باشد بقای صبر
 عینا یک چشمش باشد و انوار تجلی مجلی منور و گوش
 با صفاء نداء او از کل شیء فائز نیست اما ترا حکیم مذکور
 حرفی ندارد چنانچه اظہار نموده اند این مقام
 قول و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدر
 الہی را که بر اعلی البصر ما بین برتبه تصریحاً من عبیر
 تاویل مرتفع است و با علی النداء کل را ندای میفرماید
 اید اصفا ننموده چه اگر اصفا شده بود بند
 قیام میسند حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از
 سانش جاری شده و یا از خوف تنگ و جب
 نام از این مقام و تصدیق آن محسوم مانده او عرف
 و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که

تمام عمر را در اثبات موهوم خود صرف نموده اند و
 در حین اشراق انوار حضرت معلوم از افق هشتم قیوم
 محروم ماند و اند الامر بیدار بیدار عیالی من شیاء بایشاء
 و بمنع تمن شیاء ما اراد الله له و المحسود فی امره و المظلم
 فی حکم الاله الا هو لعیلیم الحکیم در این ایام در یکی
 از الواح نازل کم من ذی عمارة منع و اعرض و کم
 من ذات مقفلة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا اله
 العالمین کذکک جعلنا علیهم سئلهم و اسفاهم
 علیهم ان ربک لهوا حکمکم علی ما یرید یا حسین
 قل لمن سئل دع العذیر و البحر الاعظم امام
 و جهک تقرب الیه ثم شربته بهم ربک لعیلیم انجبر
 لعری انه یبلغک الی مقام لا تری فی عالم الا تجلی
 حضرة القدم و سمع من العترة المرقتة علی العلم
 انه لا اله الا هو المقدر لعنیز العذیر بذایوم منعی
 لكل نفس اذا سمع النداء من مطلع البداء یدع

الوري ورائه يقوم ويقول بلى يا مقصودي قلم لتك
 يا محبوب العالمين قل يايتها السائل لو ياخذك
 سر خمس بيان ربك الرحمن وتعرف ما فيه من
 الحكمة والشبهاً لتضع الامكان وتقوم على نصرة
 هذا المظلوم الغريب وتقول سبحان من اظهر
 البحاري المنجد والبيط المجدود واستور المشهود
 الذي اذا يراه احد في الفناء سر يحد على ميل
 الانسان بين ايدي اهل الضغيان واذا تفكرت في
 الباطن يراه مهيئاً على من في السموات والارضين
 استمع ما تنطق به النار من اشارة المرفعة النور آء
 على البقعة المحسرة يا قوم اسرعوا ما بطلب الى
 شطر المحبوب كذلك قضى الامر واتى الحكم من لدن
 قوتي ايمن يا ايها السائل قد ذكر ذكرك لدى الوجوه
 في هذا البحر المسبين لانهزل لك هذا اللوح الذي
 من افقه لاحت شمس لطاف ربك عززير المحمدي

اعرف قدرها واغل مهسرها انها خير لك ان كنت
 من العارفين نسئل الله ان يوثقك على امره و
 ذكره ويقدر لك ما هو خير لك في الدنيا والاخرة
 انه مجيب دعوة المستأئين وارحم الراحمين يا ايها
 العبد اذا انجذبت من نفحات اشارات مالك الالسماء
 واستنورت بانوار الوجه الذي اشرق من مطلع
 البقاء توجه الى الافق الاعلى قل يا فاطر السماء و
 مالك الالسماء اسئلك باسمك الذي به فتحت
 ابواب لقائك على خلقك واشرفت شمساتك
 على من في ملكك ان تجعلني مستقيماً على حبك قطعاً
 عن سوائك وقائماً على خدمتك وناظراً الى وحيك
 وناظراً بشنائك اي رب ايدني في ايام ظهور
 منظر نفسك ومطلع امرن على شان اخرق استجيات
 بفضلك وعنايتك واحرق ابجيات بنا رجحتك
 اي رب انت القوي وانا الضعيف وانت الغني

وانا الفسيفر اسلك بجر عياتك ان لا تجعلني محروما
 من فضلك وموجبك يشهد كل الاشياء بعظمتك
 واجلالك وقوتك واقدارك خديدي بيد ارادتك
 وانقذني بساطاتك ثم اكتب لي ما كتبت للاصفياء
 الذين هبوا اليك وفوا بعهودك وسياقاتك
 وطاروا في هوا ارادتك ونطقوا بشنائك
 بين برتيتك انك انت المقدر للمحبين المتعالي العزيز الكريم
 بسم اللزوف العظيمة

يا مهدي استمع نداء من كان سمسما في بحر البلاء و
 اذا تحسب الامواج يرفع رأسه ناظرا الى الشرق
 ويقول قد اتى المحبوب اقبوا اليه ثم تأخذ الامواج
 وتفترق واذا سكت يطلع رأسه ناظرا الى الغرب
 وناطقا باعلى الصوت هذا المحبوب العالمين قد اتى
 بجنونكم وارتفاع مقامكم انتم تركتموه في هذه المحنة التي
 مارأتك شيها عين الابداع انه هو اعلم بحمبر

يا مهدى لعسرى لو اخرق الاحجاب وتراني
 في الظلم الذي اكون فيه لم تخرج وتصبح بين الامكان
 وتغشى نفسك وما اعترضها من الاحزان ولكن
 سترنا بفضلنا من لدن ربك اعزير الكريم و
 مع تلك الحال وهذه الاحوال اكون مشرفا من
 افق ابجال وطالعا من مطلع القدرة والاجلال
 على شان لو ينظرني احد يحب من اسارى حبي فرج
 من حبي نور الله المقدر اعزير العظيم ولو
 ان المرء يقرب من ليلاء ولكن بالنس اليها سنة
 سبيل الله مالك الاسماء كذلك نلقى عليك
 لتدع الاحسان ورأيتك وتسمع منظر الرحمن
 بين الاكوان ان هذا الفؤاد عظيم دع عنك خيبتك
 ثم اعرف بما شهدك لعظم الاعلى في الواح شتى
 انه اعرف بحببك مولك ونزل لك ما فاحتج
 نعمة المحبوبين الافاق كل ينسبني الاقرار بما

نزلت او الاریاب لا ورتک لعنیرا لویا
 دع الاخر ثم اطمئن بفضل مولک کذلک یا مرک
 المظالم انه لو اطلع فیما اراد بلسان پارسی
 در آنچه نازل شده موافق باش و از حق استغنا
 بطلب علی مانت علیه اولم یکفک شهادة الله قد
 شهد بایانک و اقبالک و دعوتک و نصرتک لعری
 لو تعرف ما نزلت حق لعرفان لطیر باخجہ التوق
 ایاک ان ترمک رائحة ایاس کن فی الرجاء ثم
 ارسل فی کل مرة ما یتضوع به عرف السرور تلقاء وجه
 ربک لعنیرا حمید هذا و حشیناک بمن قبل و فی
 هذا اللوح لعنیرا اسمی از اول دنیا تا صین نفسی
 باین بلا یا بستلانشده مشاهده در رسول الله تا
 مع قدرت ظاهره در غزوة خندق بعضی از اصحاب
 انحضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جان فشانی
 اظهار می نمودند فی الخلاء استروا بهذا القول

ان محمد ایعدنا ان نأکل خنزیرتیه کسری و مقصوره لایین
 احدشان یذهب الی العناط و این امر درین
 معدودات من عین غلبه ظاهره و حکم ظاهر جمال
 قدم بین مدعیان بوده معلوم است در اینصورت
 چه واقع شده و میشود طعمیری از اصحاب آنحضرت
 بود شبی زهری سرقت نمود علی لصبیح بود
 جمع شدند و باثرو علامت آن پی بردند و بعد از
 اطلاع عین یدی حضرت حاضر معلوم است بود
 عنود چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند
 این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تفسیح
 امر الله بین عباد بود بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت
 نمود انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس
 باارک الله ولا تکن للنخاشین خصیما و بعد طوعه عرض
 نمود و مغتربانی بحضرت نسبت داده باین قوم که کتبت
 اعلم ان بحیری علیها و بعد بار تدا و تمام رجوع بکنه نمود

و نزد شریکین ساکن و همچنین باین بنیبر که حضرت
 نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینش گفتگو شد
 تا آنکه بجاکه خدمت حضرت حاضر شد نزد حضرت فرمودند یا
 زبیر اذهب واسق ارضک در این اثنا حاطب بکلمه تکلم نمود
 مشرب را اینکه حضرت از حق میل نموده اند این آیه مبارکه نازل
 فلا وربک لایؤمنون حتی یکلمونک فیما شجر بینهم ثم لایجدوا
 فی نفسهم صراطا قضیت ویسئلونک بعد یرونا
 آمدند عمار را بیهوش و این سعود سؤال نمودند لاتی نفس صدر
 ای حکم حاطب بکمال استهزاء و سخریه و غمز حاجب اشاره نمود
 بزبیر چند نفر یهودی در آن مقام حاضر شدند قائل بآن
 هو لاء این چه گروهی هستند که گواهی داده اند بر سالت
 این رجل و حکم او را بشم میدارند در این اثنا عمار را بیهوش
 فرمود بجدای محمد سو کند که اگر محسنند فرماید خود را بخش
 بکشم و ثابت بن قیس و ابن سعوط هم بهین کلمه تکلم نمودند باین
 آیه نازل ولواتنا کتبنا علیهم ان اقلکوا انفسکم او اخرجوا

من دياركم ما فعلوه الا قليل منكم ولو انهم فعلوا
 ما يوعدون به لكان خيرا لهم واشد قبسنا و
 در مقام دیگر با بنی ازیهود و صحابه نزاع واقع شد
 یهودی بجاکه حضرت اقبال نمود و مسلم نجیب بن اشرف
 مایل با صرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند
 و صدر حکم الیهودی و بعد ترلت بذه الایه الم تر
 الی الذین یحسبون انهم امنوا بما انزل الیک و ما
 انزل من قبلک یریدون ان تجاکو الی الطاغوت
 و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشیطان ان
 یضلکم ضلالا کبیرا و مقصود از طاغوت در
 این مقام کعب بن اشرف بوده پس مسلم اعراض
 نموده مذکور نمود که میسر ویم نزد عمر بن خطاب
 بعد از حضور تقضیلرا ذکر نمودند فقال عمران ابر
 الی ان اتیک دخل البیت و اخذ السیف و رج
 و ضرب عنقه و قال هذا جزء من لم یرض با حکم

به رسول الله فلما بلغ الرسول سماء بالغار وق
 ومن ذلك اليوم لقب بهذا الاسم از این اذکار
 همچو معلوم میشود که الیوم قلم اعلیٰ بتفسیر قرآن و شرح
 نزول مشغولست بذخرن فوق حسن اگر چه
 و نفسه الحق لم یزل ولا یزال ذکر اصفیای حق و آثار
 ایشان محبوب بوده اشتاق مانسب الیهوم و ماتقوه
 به اسنهم و ذکر ما ظرفی ایا مهم حسن نظر بآن است
 که در کل اعصار بر مظاهر حق اینگونه بلا یا وارد
 شده و دیگر ایام چنین اقتضا نموده که مصلحت این
 اذکار از قلم مختار جاری تا انجذاب اجبای حق
 از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب رضین و سموات
 بر شعی از طمطم بجر بلایای وارده بر او مطلع شوند
 باری نرجع القول فیها کتافیه بعد از قمع مکه غزوه
 چنین که مابین مکه و طائفست واقع بعد از قمع حضرت
 اموال کشیره خدمت حضرت جمع شد او تسبیل الی

و انعام و غنیمت حضرت با عاظم اهل کلمه مثل ابوسفیان
 و غیره هر یک صد ناله عنایت فرمودند و ما دون
 هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک
 ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل
 عندی فعد من و در این مقام انصار مکرر شدند چه
 از همه سفیر تر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بیش
 عنایت فرمودند فلما اخذتم سواد الفنون الاولی
 اخذتم ید عنایت ربک مالک الانام قال الرسول
 روح من فی الملکوت فداء ما ترضون یا انصاری
 یا نهم یرجعون مع الایاع و الا غنام و انتم ترجعون
 مع رسول الله باری ای عبدناظر اگر بخواهم جمیع
 آنچه وارد شده بنقض آیات الهیه ذکر نمایم بطول
 الکلام و بعد عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهر
 و اتصال حکم باطن بظاهر اینهمه بیا برایشان
 وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری

میفرمودند چنانچه در یکروز هفتصد نفر را گردن زدند
 و این در غزوه بنی قریظه بوده و تفصیل او آنکه بعد از
 غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله
 یا مرکن ذوا امر عظیم باین تفصیلی لعصر و اصحابک
 عند بنی قریظه و امر اثبته اصحابه با امر فخرج و معمر
 الا اصحاب الی بنی قریظه فلما بلغوا احاط لهم حید بنی
 و اخذ قلوبهم الرعب عند ذلک سئل الاوس رسول
 فی اطلاقهم کما اطلق بنی قینقاع حلفاء اخخرج
 بملائکه اوس و خضرج دو طائفه بودند و ما بین
 ایشان در تمام ایام قتال و حیرت قائم الی ان قام
 الرسول و ظهر بالحق جمعهما الاسلام لذا یابین و طائفه
 در اکثر مواقع بیک نوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء او
 بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء
 خضرج بودند بواسطه بعضی منافقتین که در ظاهر
 دعوی اسلام می نمودند و از صحابه محسوب می نمودند

بنی قریظہ قسم همان قسم رجاء نمودند قال از رسول روح
 ماسوئہ فداء الا ترصنون بای حکم منقسم سعد بن معاذ
 و آنه کان سئید الاوس فقالوا بلی لکن بعد الثور علیه
 رشحات الثور بسبب صرجه که در غزوه خندق پیشان
 رسیدہ بود از حضور مسنونع بودند مخصوص حضرت
 فرستادند و او را بر حمت تمام حاضر ساختند فلما
 حضر خبروه بیا امر به رسول الله قال سعد انا حکم
 بان یقتل رجالهم و یقتسم اموالهم و تبتی ذرارهم
 و نساھم قال الرسول قد حکت با حکم به الله و فی
 سبعة ارقعة و بعد رجع التبتی الی المدینة و عمل
 بهم ابحند کما حکم به بعد ضربوا العناقیم و قسموا اموالهم
 و سبوا نساھم و ذرارهم در دو یوم غنیمت نفرا
 کردن زدند مع قدرت ظاہرہ و باطنہ و شوکت
 الہیة متصلہ بعضی مرتد و بعضی رجوع باصنام
 و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول و اینمظلوم

در دیار غربت جمیع عالمانند که کل ملوک معرض و جمیع
 ادیان مخالف حال معلومت چه بلا یابی وارد
 شده و میشود مثلاً اگر نفسی گفته شود لا تشرب
 الخمر و لا تغسل بالآذن به الله فوراً قیام مینماید
 بقرتایی که شبه آن در ارض تصور نشد و چنانچه
 در نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منتهیات لا تخص
 طرد نمودیم قسم با قباب عزت قدیس طبعیانی ظاهر
 شد که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع
 افعال مذموم منتهیه خود را در نزد جمیع اهل بلد
 سخی نسبت داده اند علیهم ما علیهم حال تفکر نمایند
 ضرر چه مقامت و بلا چه ربه بفعالون ایشان
 و یکگون مایریدون الا الذخیم امنوا بالله و
 استقاموا امر این ارض بسیار شدید است
 لوح صامصونرا ملاحظه نمایند و همچنین الواح
 در سنین قبل نازل شده و اخبار مایاتی در آن

مذکور این همه امور بنفس حق راجع مع ذلک در کمال
 سرور و ابتهاج مشغول با امر بین العباد
 بوده و هست لذا اینجاب نباید از بعض امور مگذر
 باشند امش علی قدم زنگ بداحکم الله من
 قبل و من بعد اتبع و کن من العالمین هر قدر
 مظلوم واقع شوید احب بوده و هست اثبا عا ^{مظالم}
 مولک کبر علی وجه این اخیک من قبل بد المظلوم
 الغریب قل یا علی قبل اکر قد اشتعلت نار بانال
 زنگ و اشتعلت منها الافاق و لکن الناس فی
 حجاب عظیم تقرت بقلبک الیها خالصا لوجه نهر
 لعمری بها یوقد فی قلبک سراج مجده علی شان
 لا تطفئ الاریاح و لا بحور السموات و الارضین
 اشکر زنگ با تقرت و دخلت حضرت توجه
 ایک بخاطر زنگ عزیز العظیم اعرف قدره بالفضل
 قم بشنا بین العالمین هل یخزک بعد لقاء

ربك من شئ هذا لا ينبغي لك ارفع بحجتي وتمسك بي انة
 يحينك لو كنت من لعبا رفين انك لو تغفل اليه لا تغفل
 عنك ويذكرك بما وجد منك عرف اقصى وعطيتك
 ما اراد ان له لغفور الرحيم استقم على الامر عري
 لا يعاد لها ما خلق في الارض وكن من الراشخين ثم
 اذكر لا ليس قل شئى الغربة وربك هو الغريب والفق
 ليس عندك من يؤذيك ويعذبك او يتكلم بالسوء ولكن
 هذا الغريب قد وقع بين ايدي لطفنا لين يفعلوا
 به ما يريدون ويتكلمون فيه ما يشاؤون ويكلمون
 عليه ما لا حكم به لهم ضنون في قرون الاولين اشكر
 ربك في هذه الحارة كما اشكرني هذه الهلية كذلك
 يا مرن اشفق العبادك وارحمهم اليك ان له
 المشفق لغفور الكريم لا تخزن من شئ اثبت على الامر
 وقل لك الشناء ما شئى المخلصين نفسى سبحك
 الفداء وغربتك الفداء يا ايها المظلوم من ايدي

الفاجرين ان رايت الذين حضروا لدى الوجه
 ووجدت منهن ما عرف الله كبرهما من قبل وشرهما
 بهذا الذكر المنيع انما الهباء عليكم وعلى الذنوب
 تسكوا بالحق والعدل من لدن عزيز قدير و

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الاقدس الاعظم الاكبر الاعز
 الاجل الاكبر الاوزن الاوحد المتعال
 الممتنع العزيز المنيع

يا نبيل قبل على عيانت بهائي وذكري وثنائي
 طوبى لك يا حضرت لدى الوجه وسمعت نداء
 ربك رب العالمين وفرت با ارادك
 انما هو الحالم على ما يريد يا نبيل قد بس الغلام
 وارفع نقيب الغراب سوف تسمع من اكثر البلاد
 اذا سمعت ولى وجهك شطر الله المقدس
 العزيز المحبوب قل وجهت وجهي اليك يا من

توجت اليك افدة الاصفياء ولاحت بك وجه
المرسلين اشد انك كنت مستويا على عرش
التوحيد ليس لك نذ في الابداع ولا شبه في
الاختراع من يدعي بعدك امرا اتين المنقرين
قل يا قوم تشكوا بهذا الجبل الميسن انا نينا كما
عن الاوامر وامرناكم بالتوجه الى سلطان الغيب
والشهود الذي اشرق من افق الاقدار انتم اعينتم
اهواكم وتشكروا باوامر انفسكم وظننتم انكم غافلون
عنكم انا و انفسى عندي علم ما كان وما يكون شهيد بذلك
من عرف نفسى وشرو ما نزل من ليدن عليم خبير
انا دارنيا مع العباد على شان ظنوا ما ظنوا الا
انهم من بعنا قليلين قل انياكم ان تشركوا بالقرن
بابسى ارتفعت اعلام التوحيد وظهرت ايات
التجريد اية لهو عشره الواحد المقدر القدير
اي سبيل علم حق بتمامى است كه بعضى از عباد خود

عالم و عاقل و حق را غافل شمرده اند بدختران
 همین حرکت میکند ششی مگر باذن اراده او و
 خطور منبماید در قلوب امری مگر آنکه حق با محیط
 و عالم و خبیر است بسا از نفوس که ارتکاب
 نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم بآن از حق صل
 فضل الهی را غایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده
 نموده اند و شفیقه را حمل بر عدم احاطه علیه
 الهیه کرده اند غافل از آنکه اسم شتاریم تنگ
 استمار را دوست نهشته و رحمت سابقه
 حیات خلق را ندیده ای علی لعنری اسم
 غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم و نام
 علت تأخیر عذاب تفصیل اینظهور اعظم ذکر شده و ان
 علی قدر معلوم ناس کرد ما نزل فی ابیان
 درست تفکر نمایند بر شیء از طعام این بحر مزوق
 خواهند شد آنچه تا کیدات که در اقرار عباد از سما

اراده ما کث ایجاد در بیان نازل شده نظر بان بود
 که شجره ربانیه و سدره الهیه و شجره ائین ظهور است
 صمدانیه را مشهود و موجود ملاحظه میسر نمودند
 و الا بکلمه از آنچه نازل شده تکلم میسر نمودند در تحقیق
 بیان رحمن را با الشافیه استماع نمودی متعین
 بسیارند و برکت بومی مبتلی شده اند ناس را
 از موهوم منع نمودیم که بساطان شهود تمسک جویند
 بعضی با ولایات نفسانیه خود تمسک جستند و تثبیت
 نموده اند در تیه و هم سازند و خود را از اهل
 مکاشفه دانسته اند و در مفازة غفلت مایشند
 و خود را از فارسان میاگردین شهود شمرده اند لعی
 اثم من التوسیسین اثم من الهائین اثم من الغابین
 اثم من الصاغیرین و آنچه را که صبیحان ادراک
 نموده اند بنوزبان نرسیده اند چه که بر صیبتی
 عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود او

الهیه و احکام ربانیه مابین برتیه معضل و معوق بی نقاد
 خواهد ماند بجوای قوم الکرموی شمارا از شرق هدی
 منع نمود اقتدا از انصاف تجاوز نسما نیا الکرمی
 فی الجمله منصف باشد به کز یکدیگر سب تفریق نماند
 و اختلاف اجاب شود تکلیف نیست نماید بلکه تمام است
 و قدرت در ارتقاء اسم اعظم سعی بلوغ و جهید
 مبدول میدارد لیسری هم را قدون لوترام
 یعنی لجه هم من استین در صین مهاجرت از غرقها
 اکثری از عباد را اخبار نمودیم با خبر و شمع چنانچه اگر
 الواح منزله قرانت شود کل تصدیق نمائید آنچه را
 که در این لوح از قلم صادق این جاری شده
 قل یا قوم لوتریدون ماء الحیوان تانند از قد برکی
 ما سله لعلی الابهی طوبی للشاربین و لوتریدون
 الاقدار انه اشرق من افق تعالی ربکم و رب
 العالمین لوتریدون الایات انها طرات الافاق

خافوا ولا تكونن من المشوسمين لو تر يدون سينا
 انها بكيك ونها قد ظهرت واشهدت في كل يوم
 من هذا الاق لمبين قل ان اجذبوا العجا
 بهذا الاسم الذي به ظهرت لصيحه وحققت
 الساعه واخذت الزلازل كل القبائل وانفطرت
 السماء وانثقت الارض ونفت الجبال وظهر
 ما نزل في الواح الله المقدر الملك العزيز العظيم
 من يدعي مفا و جذبا وولها وشوقا بغير هذا
 الاسم انه من الاخيرين ولو تكلم بكل لسان
 او يفجر الانفس من الاجار ويستجر الاريح ومطر
 السحاب كذلك نزلنا الامر في هذه القيله المباركة
 التي ينطق فيها لسان القدم باسمه الاعظم
 وجرى كوثر لبيان من فم ربك الرحمن اذا قرئت
 قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من في السموات
 والارضين اى بسيل نصلح مشفقانه ومو اعظ

چند از قبل این سخن اجاب را بکسیر بلخ میسوع
 برسانید و بگوئید ایوم یوم نصرت امراته است حکمت
 و بیان ناظر باصل امر باشد و از دوش معرض
 که شاید سبب هدایت و اجتماع امم بر شاطی بحر عظیم
 گردید هیچ فضلی باین فضیل معادل نموده و نیس نماید
 ظهور قبله و بشر جمالم جیسع بیان را در این ظهور عظیم
 معلق بکلمه علی فرموده و کلام از سما مشتق نازل
 نشد مگر آنکه از آن کلمه تقوی قیص حتم استغشاق شده
 و میشود تا سر از انکار باله نهی فرموده اند و حال
 آنکه مدعیان کذب بسیار مشا بهه میشوند و در هر وقت
 بوده و خواهند بود و احدی گفت که در این نشود
 که آیه سبب صیت و علت چه که جیسع امر فرموده
 که در آن یوم بی بیان و ما نزل فیسه از جمال قدم
 محبوب نمازند طوبی للعارضین طوبی للمتشریین
 طوبی للمتوسمین طوبی للفاقرین لعسری این

بنوده مگر آنکه شاید میفرمودند که لسان قدم و قلب
 عالم بانه لا اله الا انا ناطق است اگر چه بجز این بیان
 تفکر نمایند و غمتس کنند بر علت تأکيدات لانهای
 که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع میشوند عرفان
 این مقام مفضل علوم حق است بر کل لازم است
 جهد نمایند که شاید بان فایز گردند و بهترین کامل
 شهادت دهند قدر محسوب العالمین بگو
 ای منصفین الیوم یومی نیست که با و نام نفس خود
 ناس را متوجه نمایند و از شاطی احدیه محروم گنند
 الیوم یومی است که باین اسم اعظم باین اسم ندا
 نمایند **عز الله العالم بهذا الاسم الممتنع این مع نیست**
 حق و ذکر حق و بیان حق و نیست بعد از او مگر که ای
 آشکارا نشاء الله باید بجال خلق تبلیغ فرمایند
 نزاع و جدال و محاربه و فساد جمیعاً در این ظهور
 اعظم نبی شده و از من فضل علی الامم و لکن

اکثرهم لا یفتقرون بکوائی عباد امر الله العبد صبیح
 مشرید و از احاطه علیه الهیه غافل مباشید جمیع کتب
 نیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت
 تمام و امانت صرف و تقدیس بخت و تزیه بابت
 مابین بریه مشهور باشید و بذکر و شنای حق ناطق کمر
 خدمت محکم نمایند که شاید در غزه عین ایام الفهر
 بخد متی فائز گردید و مرکب نشوید اموریرا که ضررش
 بر شما و عباد الله وارد شود سبب هدایت بشید
 قولاً و فعلاً این است نصح اعظم که از قلم قدم چاک
 شده چندین سنه حمل بلا یا و رزایا نمودیم تا آنکه امر الله
 مابین ما سور مرتفع و ظاهر شد حال سبب
 تضییع آن شوید و ذیل مقدس را بطین او امام
 انفس غافل میالاسید فوالذی اقامنی مقامه
 لمن فی استوات و الارض که آنی ملاحظه خود را ننمودیم
 لم یزل و لایزال طرف ایهی باقی امر متوجه نظر بعزت او

ذلت کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس لقم
 گوئیم من لعمارین و ما اردت امری بل امری
 گوئیم من لضعفین و عسری امره امری امری
 امره طوبی للعاریین و لکن از برای حق نفوس است
 که ندای ماسوئه را این ذباب دانند و من فی العالم را
 معدوم مشاهده نمایند و از شرط قدم و منظر اکبر
 نظر باز ندارند ایشانند اهل بجا و ساکنین فلک جمرا
 علیهم ذکر الله و ثناء و ثناء الملائه الاعلی ای سبیل
 قبل علی بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده
 میشوند در حسن بختبانی مشاهده نما وقتی در عراق
 بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ماسوئید
 شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض
 داشت و جواب بالمواجه از لسان مظهر احدیه
 استماع نمود از جمله اعتراضاتیکه بر نقطه اولی
 نموده انکه آنحضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را

باوصاف لا تخصی و صف نموده اند و من یکی از آن
 نفوس محسوب و بنفس خود عارف و مشا به منیام
 که ابد اقبال این اوصاف نبوده و ستم نفس او ضا
 سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه ناراع
 مقصودش سقایه کندم است و لکن زوان بشمع
 سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان رحمت
 با قول من آمین و عده تعددات حسن و امثال او
 بالبع باء بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
 و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا با غسل مقرراج
 اینست که میفرماید بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور
 نیز اعظم از ادنی شجره نفی محسوب میشوند الامر بیدار
 انه لهو ایچکم لعیلم اوصاف حضرت نظر بان بوده
 که این نفوس بر حسب ظاهر بکلله بی فائز شدند
 و لکن جمیع را تصریحاً معلق و منوط باین ظهور
 اعظم فرموده اند ان رایتہ ذکره من قبل لعنک

تجده من الرحمن الى الله الذي خلق كل شيء بامر
 عنده انه ولي العتيلين قل ان انصف يا عبدنا انه
 لو تنصف وتفتكر فيما نزل في البيان لتصبح باسمي
 وثنائي بين العالمين مخصوص سيفر ما يدب بيان
 وما نزل في البيان و حروفات بيان از منظر
 رحمن محجب نمایند چه که کل بیان و روقه ایست از آن
 رضوان حقیقی در امر نقطه اولی هم مستقیم نبوده
 همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده میشود عسی الله
 ان بعثه فمطلع امره و یسترب الیه اینه علی کل شی
 قدیر مخصوص در بیان بحسب وفات حی خطاباتی
 فرموده اند که اگر عارف بآن شوند البته خود را
 هلاک نمایند که مباد کل این صدر الوهیه نازل شود که
 رانحه عدم رضا در حق ایشان استشام گردد
 بگوای حسن تفکر لتعرف لعنک تجده الی المحبوب
 سبیل بر او لازم کتاب بدیع که ما بسم یکی از

اجاب از مطلع بیان رب الارباب نازل شده
 بسیار ملاحظه نماید بعد تجذ المقصود و تنفسه بموجب
 عجبست که بحر فی از بیان فائز شد اند و تفکر در تا کید است
 لا تخصی که از مغسین قلم اعلی جاری شده شنوده اند
 لعمری لو یفتکرون لیعرفون میفرماید اگر نفسی
 بیک آیه ظاهر شود ابدان کذب او نگوید و
 اگر آذعان نماید نفسی من غیب بر بان تعرض ننماید
 این بسی واضح و مشهود است چون طلعت احدیه
 مطلع ظهورات غرضه انیه را مشهود ملاحظه میفرمودند
 و عالم بان بودند که احدی جز آن طلعت قدم قادر
 بر ندا نخواهد بود لذا کل را تربیت فرمودند که بر این شرعی
 جمع شوند و بشانی در آیات منزله تا کید منجوه اند که
 از برای احدی مجال توقف و اعتراض باقی نمانده
 و الا ابدان اما مثال این کلمات تکلم میفرمودند چنانچه
 حال قلم قدم و اسم عظم میفرماید اگر نفسی بکلمات

ظاهر شود قبل از اتمام الفتنه کامله که هر سنه آن
 دوازده بار نازل فی المشرقان و نوزده شهر با نزل
 فی البسیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است
 ابد القیدیق مستماید در یکی از الواح نازل من عی
 امر اقبل اتمام الفتنه کامله انه کذاب مفتر نسئل
 ان یؤیده علی الرجوع ان تاب ان رنک لهو التوب
 وان اضر علی ما قال یعیث علیه من لای رحمه ان رنک
 شدید العقاب چه که ضرایب نفوس بحقیقت شجره برتیا
 راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل
 قلوب ضعیفه و عدم استمرار امر باین برتیه بوده و
 خواهند بود فاسئل الله ان یعرفهم انفسهم و یؤیدهم
 علی ما اراد ان رنک لهو الغفور الرحیم بگو امر را
 لغو نمایند ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات
 در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمت
 تفکر نمایند و ببصر جدید در آن نظر کنید که شاید

بر شمی ز بحر معانی که در بیان مستورا مستفا تر شود
 و در این فخر روحانی خود و عباد را از حسب و باریح
 قبض رحمانی محسوس نماید قسم بسازد قدم
 ان البهائم نوح علیکم ویکلکم و ما اراد لنفسه شیئا
 و قبل خسر من علی الارض کما تصاکموا صکم و نجا تکم
 و اقبالکم الی الله لعنیر زاجم کذک لفتینا علیک
 لتبتخ امر مولک با حکمت و له بیان انه یؤیدک
 و انه لهو استعان و البهائم علیک و علی نکت
 و علی الذین یسمعون قولک فی امر تک العزیزین
 بسیر المقتدر علی فی الارض و السماء

سبحان الذی اظهر نفسه کیف شاء و اراد فی حین
 ما ادرکته افئدة اولی العجمی و عترض علیه العباد الذین
 ما وجدوا عرف الوحی بما اتبعوا الا اولام منهم
 من قال انه ظهر قریبا قل ای و ربی لغنتی المتعال
 کل الامر بیده او بایادکم انصفوا یا اولی الاعضاء

انه حكم بما شاء ويحكم كيف يشاء انه لهو المقدر على ما اراد
 قل هذا البديع استسوات والارض ان كنتم من اولي
 الابصار انه ما حد بوقت ولا بامور اخرى انه يخارق
 الاحجاب لولاه ما ظهر حكم البديع في الابداع
 ولولاه ما تغردت ورقاء الامر على الافان هذا
 هو الذي ما ظهر شبهه في الاختراع هذا البديع
 الذي تخير في عرفانه من في الارضين والسموات
 قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحسينه كذلك
 قضى الامر من مالك الا سلام لما جاء الوعد
 اشرق من فوق الامر وظهور بالانتهوى وهو آت اليقين
 كفروا بآياته منسزل الايات قل انه لا يدرك بما
 عندكم اقرؤا البيان لتظلموا على ما فيه من شر هذا
 الظهور الذي به اتارت الافاق هذا الامر ما عرفه
 احد من قبل وما ادركه اولو الابصار بظهوره هكذا
 الناقوس وغردت الورقاء ونادى الصور ملك

منه المقدر لعزير البحار قل الى من تحسرون ليس
 لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا
 الامر الذي اذ غمضت نغمضت سماء الاولام وضطربت
 افئدة الفجار قل يا قوم انشروني عيني هذا
 ما واصلكم الاتربة في الزبر والالواح طوبى لمن سبذ
 ما سواني مجتهدا الى وجهي على شأن ما منعته شجوات
 الاشارات ولا كلمات اولى الاحجاب قد قذرت
 الاقبال بما بعثت لرب بما ارتفع نباح الكلاب
 حول المدينة التي يخسار قرح نداء الله رتب اليها
 اذا يرون احدا من الاجباب يقبلوا الى الثواب
 يعترضون عليه الا تخفم من اهل التفاق يا
 افنان استدره طوبى لكم بيا وفيتم ميثاق الله
 وعهده ونبذتم ما تمسكت به اهل الضلال انتم
 الذين خسروا بحجاب الاكبر اذا اتى مالك القدر
 بالخطوة والاقدار لو يا سيكم احد من البرهوت

استعيزوا بالله خالق الجبروت الذي اتى
بملوك البرهان ما نخب لكم به انه يحق من اشدانه
لهو العزيز العلام سوف ينطق الثاقب ويحرف
ينطق لغراب يا قلم الامر توجه الى الذي توحى به
اليك ثم اسمعه صيرك في هذا الذكر الذي به
تتحرك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام
الاعلى من سدره الابهى انه لا اله الا هو العزيز المختار
ليأخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تذكر
شؤونات الدنيا وتجد في نفسك فرقا لا تغتبه
الا حزان نشدائك اقبلت الى الله وتوخت
اليه في يوم فيه زلت الاقدام افرح بشهادة نعم
ثم استقم على حب مولك انه لا اعظم الاعمال
طوبى لك بما حضر كتابك في السجن الاعظم اذا
يدعو المظلوم ربه في اشتد الابهار فلما فتحننا
ختمه فاحت نفحات حب ربك مظهر الاديان

نسل الله ان يوثقك في كل الاحوال ويجعلك
 مستقيماً على هذا الامر الذي انفسنم منه العجائب
 لا تخزن من شئ ان تمعك وقد رلك ما هو خير عسنا
 خلق في الاكوان كذلك تموج بحر عطاء رزقك
 اذ كان مطلع امره بين ايامي لفتاق وشن
 عبادي بكله عن عندنا بما يامر من مظلوم البلاد
 قل لا تسمعوا ما لا ينبغي ان يسمع ولا تنظروا ما جري
 من قلم الاشهرار دعوا ما عند الناس خذوا
 ما عند ربكم مالك الرقاب انشاء الله بعينك
 رحمن لم يزل ولا يزال در ظل محبوب غني متعال
 سیرج با شید واز ما سواش فارغ و آزاد
 مکتوب انجناب درجن اعظم وارد فی المحتیفه
 سب فرح قلب محزون این مسجون واقع
 کشت چه که اصل سدره اطوار اقان و نفحات
 ان را دوست داشته و دارد الله اکبر که از جذب

اعظم متصل شد بپسته از او انحصار جاریه بطور
خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شتات
و غفلت اهل آن بر حسب ظاهراذن فرودندادیم
و لکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله

رب العالمین
بنا هر چند او نزدیک

ای کریم انشاء الله بغایت کریم در ظل سدره
العالمین سیرج باشی و عیب و ضات منزل از سما
فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود
و این از اعظم عنایات الهیه محسوب ای کریم
کم خمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر لایک
بر تیه بحال حب و قدرت قبلیه ظاهر شوند بشانیکه
دنیا و مایهها آن نفوس را از حق منع نماید کل
باخلاق الهیه در این ایام نورانیه ظاهر شوند
ای کریم باده روحانیته مستویه آماده و ساقی احدیه

موجود و لکن کثیر بریه ممنوع و محروم شاید و
 میشوند حق بحال ظهور ظاهر و خلق در نهایت
 اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق
 محروم و در تیره سراق در اسراق لذایادی صحیح
 و معلوم لازم دارند تا بدانند که سبب منع جدیت
 و علت بعد چه بعضی از عباد و تعبیلر محتاج نیستند
 ایشان بمنزله عبودان مشاهده میشوند و عین را
 دیدن نباید آموخت و همچنین گوش را شنیدن
 چنانکه با عانت روح معشوق شد خود مشاهده
 مینماید و لکن در کل احیان باید بطلعت رحمن بنیاه
 برد که مباد در دو با علت آخری حادث شود و
 حایل گردد و ایشانند عبادی که بعد از ارتقاء
 نذا باقی اعلی توجه نموده اند و بشانی مستقیمند که
 احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطهره از شرط
 احد نیست از سبب بیان رحمن در کل احیان

تا امثال بآن پی برد مشا هده در اهل مشرقان نمایند
 که کلر اقصص قبل و او با م از نسبیل مالک انام دو یوزد
 اگر از علامات و اخبار و شرائط موهوم که در دستشان
 بود چشم پرورشیدند و بعین او مشا هده می نمودند البته
 بانوار وجه الهیه و ظورات تجلیات ربانیه فایز میگشتند
 امر آن نفوس سهلت در اهل بیان یافتند مع
 آنکه مشا هده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم
 صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر
 قیامت و ساعت و صراط و پسران و حشر و نشر
 و قائم و ظهور آن کما هو حشر ادراک ننموده چنانچه
 قرنها و عهد با عابد موهوم من عین شعور بودند و
 خود را اعظم و اکبر و از بد و اتقای کل من علی الارض
 میسر دهند مع ذلک بحجیات اخری الیوم بعضی از
 کور حیران رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده اند
 افت لهم ولو فافهم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل می نمودند

ابد آنجا نسیانند بگوای دوستان حق چشم
 او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید
 و نخواهید شناخت اینست کلام حق که از مطلع
 بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفين
 و طوبی للناظرين و طوبی للمستقيمين و طوبی
 للمخلصين و طوبی للفائزين اليوم اقباب
 جهات حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق
 و ظاهر و سماء عرفان با بجمکت و بیان مرتین
 و مشهود طوبی از برای نفوسیکه بصیر خود توجه
 نمودند و بان فائز گشتند و ما اردنه من شمس عطاء
 زینک این بسی معلوم و واضحست که شأن عنقی
 متعال اعطاء بوده و خواهد بود بجز قسم اینجا
 نخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه
 در اوست مخصوص اجزای او خلق شده که زینک
 جری من استم الا علی اذ تحرك علی اللوح بالین

زینک الخزن اعیدم بحکم مطمئن باشید که تحت
 حفاظ الطاف مالک انام بوده و انشاء الله خواهد
 بود و آنچه مصلحت داند البته معسول دارد چه که
 از او محسوبید و با وضوب اگر در امثال این امور
 تعویق رفته و یا تاخیر شده نظر بکفایت بالغه الهیه بوده
 و خواهد بود از بعد محزون مباشید چه که در
 الوجه از اهل قسرب محسوبید و آنچه کند که شروضا
 در مطلع ایام ازید مالک انام آشایدید و بیان
 فائز شتید قد کتبنا لمن استقام علی الامر و استقام
 عما سواه اجر من قام لیدی الوجه فی الشیخ الاسلام
 سئل انما ان یسقیک یزق لهر و ریب بکفایت
 الی مقام تطیر فی کل الاحیان با جنته الروح و
 الریحان الی هو آء مجتبه زینک الرحمن انه لهو المقدر
 القدر این مناجات را مداومت فرمایند قل
 سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی

ترى ان تفحات وحيك جذبتني الى الفتح الطافك و
 فوحات الهامك قلبتني الى شطر مواهبك ونداء
 مطلع امرك يقطيني في ايامك اذا ما الهى اقبل اليك
 بما منى منقطعاً عن سويك وقائماً لدى باب فضلك
 الذي فتحة على من في الارض والسماء اسندك
 بكلمات التي بها سحرت الكائنات وتحرك بها
 الملكات وبها سميت الموحدين كوثر لقائهم
 والمخلصين حسيق وصالك ثم باسمك الكواكب
 اذ ظهر لغيرها المكنون والكواكب المخزون ان تجعلني
 في كل الاحوال ذا كرايد ذكرن وناطقاً بشنائك
 وطائراني هو آء عسرفاتك وسائراني محال
 امرك واقدارك اي رب قد سرعت الى ظلك
 وتوجهت الي وجهك لا تنفسي عن فرائد حمتك
 ولا عن بحر عطائك يشهد كل جوارحي بهيمنتك
 على الاشياء وقد رمت على من في الارض

والسماء قد رلى ما يحبلى فارغا عن دونك
 لا شاه نفسى اية تجردك فى مملكك وبرهان تقديرك
 فى بلادك ثم اقض لى يا الهى ما اردت من سماء
 جودك وسحاب كرمك انك انت الذى احاط
 احسانك من فى الامكان وفضلك من منى
 الاكوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعنى فى الدنيا و
 الاخرة انك انت المقدر على ما تشاء وانك
 انت اعلم الخبير واسئلك يا مالك الوجود
 ومرتبى الغيب والشهود ان تغشى فى كل الاحوال
 فى بحر رضائك لاكون مريدا بارادتك وتحررنا
 بشيئتك وناظر ابا اردت لى من اذع اقلك
 اى رب قد تمكبت بسبل حبك منك ان تجتنبى
 من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك
 وملكوتك وعزتك يا اله العالمين ومقصود
 العارفين بذا مطلبى ورجائى واطلى ومناسى

انت الذی امرتني بالذعاء وضمنت الاجابة فاستجب
 لی ما اردتہ یجودک وکرمتک وفضلتک واحسانتک
 انک انت المعطى الباذل المتسرع المتعالی الغفور
 الرحیم ای رتب صل علی ابیسان من اهل البهائم الذین
 استقروا علی فلک الاستقامة بامرک و
 سلطانک و سفینه البشوت بقدرتک و اقدارک
 و ایدتم علی انحصار امرک بین برتیک و ابرار سلطانک
 بین عبادک انک انت المقدر لعلم حکیم
 باسم محبیبی عالمیک

یوم یوم الله است وکل ما سواه برستی و عظمت و اقدار
 او کو اہ بعضی شناخته و کو اہی داده و برخی کو اہی
 سد بند و لکن او را شناخته اند شکی بنوده نیست
 کہ کل در حقیقت اولیہ لعرفان الله خلق شده اند
 من فاز بہذا المقام قد فاز بکل ایخروا این مقام بسیار
 عظیم است بشا سیکہ اگر عظمت آن تمامہ ذکر شود

اقلام امکانتیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر
 این مقام را با بخت ساز سازد طوی از برای نفسیکه
 در یوم الله بعبر فان مظهر امر و مطلق آیات و مشرق
 ظهورات الطافش فائز شد اوست از تقدسین
 و مقربین و مخلصین اگر چه نعمت نام در خود او بشانی
 مستور باشد که خود او هم ملقت نباشد و لکن
 طنهور آن را وقتی مقررات مشاهده نماید بسیار
 از ناسیکین که از رب العالمین محروم مانده اند و چه
 بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز نشده اند
 چنانچه در اعصار قبل شنیده اید مثلا تار بقای
 مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و اجبار
 میدانست محروم ماند قدری گفت کرد کلیات
 منزل آیات نماید تا از حسیق صافی که در آن
 مکنونست بیاشاید چه بسیار از عصاة که اراج
 رحمت رحمن برور نمود و ایشان را طاهر و مستحق

فرمود چه مقدار از عالمین و آملین که بهوائی نفسیه
 متکجبستند و از شرط احدیه ممنوع و محروم مانند
 امر در قبضه قدرت سلطان مقدر است مثل تمام
 ان یوفق الكل علی ما یحب و یرضی مشاهد در علمای
 فرقه شیعیه نمایند که خود را اعلی و اعظم و حل و کل
 از سایر امام میسر دهند و بعد از هبوب اریح
 امتحان و ظهور جمال جسم بیوی از مکن قرب
 و لقا بعید مانند و از کون حضور و وصال نمایند
 خود را بهترین خلق میسر دهند و پست ترین آن
 نزد حق مذکور و مع ذلک شاعر نشده و نیستند
 نیکوست حال کسیکه از اراده و رضا و مشیت خود
 بکلّه الهیه ظاهر شد و باراده مراد عالیمان پویاست
 اوست از جواهر خلق نزد حق متعال ای
 مقبل الی الله بعضی از عباد عبده بیوی بوده و
 هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد

که چه مقدار از کتب در اثبات حق نوشتند و لیالی
 و ایام بذكر او مشغول بودند مع ذلک حمفی از بیانات
 حق را در آن شنیدند و بغرور از بحر علم رحمن فائز
 شدند قدر این ایام را بدان عصری ما زرات
 عین الابداع شبها و حق را مقدس از کل
 مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدس از کل
 اصل معنی توحید اینست که حق و حده را مبین
 بر کل و مجلی بر برایای موجودات مشاهده نمایند
 کل را قائم با و مستند از او دانند اینست معنی توحید
 و مقصود از آن بعضی از متوسلین با و لام خو جمیع
 اشیا را شرک حق نموده اند و مع ذلک خود را
 اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل
 تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید
 آنست که یک را یک دانند و مقدس از اعداد
 شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید

انکه مطلع ظهور حق را با غیب منبسط لایدرکن یک
 دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی
 او را از او دانی من غیب فضل و وصل و ذکر و اشاره
 اینستهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و
 کان من الراخین در این مقامات بیانات لایخص
 از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء الله در صد و
 آن باشد که بیانات عربیه و فارسیه که در این
 ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر
 قوه جمع نماید و مشاهد کنید لغری بفتح من کل
 کلمه علی قلبک باب بعلم و حکمه ان رتبت لهو اعلم
 الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده بدین
 فضل علیه اشکر ربک فی ایاکم بهذا الفضل
 المنیع نفوسیکه از این کاس آشامیده اند
 و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته اند
 کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارت

نفسانته آن نفوس را از شاطی بجا حدیه منع کند
 و اینکه بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده
 و میلرند آن نفوس فی الحقیقه با بنیقام فائز شده اند
 مثلاً اگر شخصی ندای ورقارانی الحقیقه استماع نماید
 البته بیستی حیوانات از او ممنوع نشود در این مقام
 کلمه از مصدر فضل و مطیع رحمت کبری بر تو افاض
 میسندیم تا از اعراض و اعنماض عباهن فی
 البلاد و امتحانات قضائیه و افتتانات محدثه
 از صراط حدیه بازنمانی و بدوام ملک و ملکوت
 بر امر و حب مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی
 و آن کلمه کلمه ایست که لم یزل و لا یزال در کتب الهیه
 ظاهراً و باطناً بوده و آن ایست که میفرماید یفعل تم
 یا شاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بصرقان حق فائز شد
 و او را یفعل یا شاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه میباشند
 دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب

نگردد اوست شارب کاس طمینان و اوست
 فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و یل
 للمبعدين قدری تفت کرنا تا از زلال سلسال
 بیان مالک مبدو و معاد بیا شامی و چون طیر
 روحانی خنیف شوی و بهوای قدس مستوی
 پرواز کنی و اگر نفسی با نیت تمام فائز نشود از ازل
 حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز با نیت تمام
 بغایت حق پس و آسان بوده مع ذلك اگر کسی فائز
 نشده اند الا من شاء ربک المقدر استدر
 چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان
 نموده اند و در ظاهر با نام الله و عرفان آن
 فائز و مع ذلك با امری از امور باطل باطلین
 راجع شده اند عصری من سمع ندانی و وجه سحر
 صلاوة بیانی لمن تعبه سطوة الملوك و لا اشارت
 من علی الارض ولا حجات العالمین فضل را

شاید که کن مقامی رسیده که تو در محل خود ساکنی و حق
 در بطن عظمی مع بلا یای لا تخصی بذكر تو مشغول تا
 از عنایاتش محروم نمائی و از الطافش ممنوع نشوی
 و بعد از عرفان حق عظم امور استقامت بر امر اوست
 متکب بها و کن بن الرانجین هیچ عملی عظم از این
 نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و رب تک
 العلی العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل
 این الواح ذکر آن جائز نه لاجل ضعف و لکن اعمال
 و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب
 سماویة نازل و سطور است مثل امانت و راستی
 و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای با قضی نعم
 له و القاعة بما قدر له و الصبر فی البلا یا بل الشکر
 فیها و التوکل علیہ فی کل الاحوال این امور از عظم
 اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر باقی احکام
 فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود

انشاء الله بانجاب میرسد و بانزل فی الالواح عامل
 خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جائزه و آنچه
 از احکام از موثقیین شنیده اید و یاد الالواح الهیه
 مشاهده نموده اید عامل گردید تا بمانقی آن فائز شوید
 باری روح قلب معصوم است و زلفت او فراد
 بایه فیصل مایشاء و بحکم مایرید و ثوب آن تقوی است
 و حال آن استقامت کذک استین الله من اراده
 ان یحب من تو حبه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم محمد
 الله رب العالمین جناب اخوی علیها السلام
 بکیر میسوع از قبل مظلوم برسانید قل غیب ما لک بما
 اقبلت الی قبله العالمین قد قدر لکم اجر من فانه
 بلقاء و حضر لدی عرشه العظیم در این صورت
 رجوع بوطن حسن است که شاید از رجوع شما
 نفعات حسنه بر بعضی مرور نماید و انشاء الله تبارک و تعالی
 حق تبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب که بحر

اعظم متصل شد بپسته از او انحصار جاریه بظهور
خواهد رسید نظر با اضطراب این ارض و شقاوت
و غفلت اهل آن بر حسب ظاهراذن رود ندایم
ولکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله

رب العالمین

بنا هر چند او دنیا

ای کریم انشاء الله بعنایت کریم در ظل سدره ربه
العالمین سیرج باشی و عیب و ضات منزل از سما
فضل فائز ذکرت لدی العرش بوده و خواهد بود
و این از اعظم عنایات الهیه محسوب ای کریم
کم خمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر لک
بر تیه بکمال حب و قدرت قبلیه ظاهر شوند بشانیکه
دنیا و مایهها آن نفوس را از حق منع نماید کل
با خلاق الهیه در این ایام نورانیته ظاهر شوند
ای کریم باده روحانیه حسویه آماده و ساقی خدیه

موجود و لکن کثیر بریه ممنوع و محروم مشا بد
 میشوند حتی بحال ظهور ظاهر و خلق در نهایت
 اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق
 محروم و در تیره سراق در احراق لذای نادیده صحیح
 و معلوم لازم دارند تا بدانند که سبب منع جدیدیت
 و علت بعدیه بعضی از عباد و تعبیه محتاج نیستند
 ایشان نیز که عیب و نمانده میشوند و عین را
 دیدن نباید آموخت و همچنین گوش را شنیدن
 چنانکه با عانت روح معضتوح شد خود مشاهده
 مینماید و لکن در کل احیان باید بطلعت رحمن ناپه
 برد که مباد در مد و با علت آخری حادث شود و
 حایل گردد ایشانند عبادی که بعد از ارتقاء
 نذا باقی اعلی توجه نموده اند و بشانی مستقیمند که
 احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطهره از شرط
 احدیت از سبیل بیان رحمن در کل احیان

نوشتن و می‌نوشند و بکلمات الهیه مانوس و شتاقند
 و مادون این نفوس بواعظ حسنه و نصائح
 شفقانه محتاج لذا باید اجبای الهی بکلمت و بیان
 برای این خطیر اقدام کنند بعضی را با قوال و بعضی را
 با افعال و اعمال و بعضی را با اخلاق سیلیع نمایند
 و بشر احدیه کشانند اعمال حسنه و اخلاق و حیات
 بنفسها مبلغ امرند بعضی از این محزون نباشند
 که عالم نیستند و کسب علوم ظاهیره شنوده اند
 ملاحظه در زمان رسول نا که بعد از ظهور آن شیر اعظم
 جمیع علماء و ارباب و حکماء از آن شریعه عرفان رحمن
 محروم ماندند و ابوذر که راعی عنتم بود بجز در اقبال مغنی
 متعال بجز حرکت و بیان از قلب و لسانش جاری
 و حال جمیع علماء را نزد ذکرش خاضع مشاهده
 می‌سنائی و حال آنکه در اقول امر احدی با و اعتنا
 نداشته تعالی استیم ذو الفضل العظیم انه هو الحاکم

علی ما اراد وانه هو الهیته در تقدیر لذا هر یک
 از اجزای الهی که باقی باقی فی الحقیقه اقبال نمود
 با و افاضه میشود آنچه سبب هدایت بر تیه باشد
 بگو ای اجزای من شما اطبای معنوی بوده و سینه
 باید بکول و قوه الهیه بدریاق اسم عظیم امراض طنبیه
 امم و مردم عیسون اهل عالم را مداوا نمایند و شفای
 بخشید تا کل بشاطی عجز عظیم در ایام ما نکند قدم توبه
 نمایند و باید کل بتمیص من مانت و رداء دیانت
 و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مین
 نمایند تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد این ظهور
 از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه
 در بیان از قلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات
 کمالیه در نفس انسانی و ارتقاء ارواحهم الی
 المقامات الباقیه و مایستدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده
 تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعسر

لواخرق الحجاب فی هذا المقام لتطير الارواح الى
 ساحة ربك فالق الاصباح ولكن چون بگفت
 امر نمودیم لذا بعضی از مقامات را مستورد داشتیم
 تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ ننمایند و کل
 با آداب ظاهره مابین برتیه مشی نمایند و سبب
 هدایت ناسس شوند بعضی عقول شاید که بعضی
 حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم طذراع
 بر مصالح مکتونه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه
 از قلم قدم در این ظهور عظیم در اجتماع و اتحاد
 و اخلاق و آداب و اشتغال باینستغفیر بآلایه
 جاری شده احدی انکار ننموده و منین نماید مگر آنکه
 بالمره از عقل محروم باشد اگر اجنای الهی بطراز
 امانت و صدق و راستی مزین نباشند حضرت
 بخود آن نفوس و جمیع ناسس راجع اولاً آن نفوس
 ابداً محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکتونه زبانیه

نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض
 ناس بوده و خواهند بود و عن و رآخشا
 قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه ای کریم
 مذای رحمانی را از تسلیم روحانی بلسان پاری
 بشنو عمری انی یجذبک الی مقام لا تری فی
 الملک الا تجتات به الامرا الذی اشرق من
 افق الطاف ربک لعظیم حکیم اگر جمیع بر حجیات
 مانعه را خرق نمایند و صریقلم اعلی را که در بقعه
 نور ابا بآن مالک است ترفع است اصفا کنند
 کل بجان بشر رحمن توجه نمایند قد منعتهم امواتهم
 و هم الیوم منصفون ای کریم شمس کلمه الیه
 که از مشرق اراده مشرق و طالع شد هر صاحب
 بصری ادراک مینماید و آن کلمه بشا به شمس ظاهر
 روشن و مضی است باین کلمات عالین الیوم
 یومی نیست که قلم اعلی باین اذکار مشغول شود

نَسْبَتِي لِكُلِّ نَفْسٍ فِي يَوْمِ الْيَوْمِ اِذَا سَمِعَ التَّدَاوِينَ
 الْاَفْقَ الْاَعْلَى يَدْعُ الْوَرَى عَنِ وِرْآئِهِ يَقُومُ بِحَوْلِ تَمِيمٍ
 مَقْبِلًا اِلَى مَوْلَانِهِ وَيَقُولُ نَسْبِيكَ يَا مَجْبُوبِ بْنِ فِئ
 اَسْمَوَاتٍ وَالْاَرْضِينَ لِسَانَ حَمْنٍ دَرَرِ حُضْنِهِ
 بَيَانِ بَانِيكَلِيهِ مَبَارَكَةٍ نَاطِقَةٍ مِيعْتَرَا يَدِ لَازَالِ ذِكْرِ
 اَنْ نِيْرَ عَظْمِ لَآ اِلَهَ اِلَّا اَنَا اَنْ يَا خَلْقِي اَيُّهَا عِبْدِي
 بُوْدَةٌ وَّخَوَابِدُ بُوْدَةٌ وَّاِطْمَاحٌ دَرِ اَنْفِ سَامِ اَزْ قَلَمِ مَبْدَعِ اَسْمَاءِ
 وَصِفَاتِ جَارِي شَدَّةٍ نَظَرِ رَحْمَتِ سَابِقَةٍ بُوْدَةٌ
 كِهْ جَمِيْعِ مَكْنَا تَرَا اِحَا طَهْ مَسْرُودَةٌ كِهْ شَائِدَا اَهْلِ اَسْمَاكَ
 اَزْ كُوْتَرِ حِسْوَانِ كِهْ اَزِ مِيْنِ رَحْمَتِ حَمْنِ جَارِي سَتِ
 مَحْرُومِ مَنَانِدَانِهْ لِهْوِ اَغْفُورِ الرَّحِيْمِ بَعْدَ اَذْكَانِ
 غَنِيْمَتَا عَنِ اِهْلِيْنِ بَعْضِي اَزْ اَهْلِ فَنَقَانِ و
 بَيَانِ كِهْ دَرِ عَقْبَةِ وَقُوفِ وَاِيعْقَبَةُ اَرْتِيَابِ وَاِمْتِثَالِ
 اَنْ تَوَقُّفِ مَنُودَةٌ اَنْدِ اِيْنِ نَظَرِ تَوْتِهَاتِ كِهْ اَرْجُلِ
 يَا مِيْنِ قَوْمِ بُوْدَةٌ بِكُوَايِ عِبَادِ اَمْرٍ وَّرُوْزِ سِتِ كِهْ بَائِدِ

خرق شیبیع احجاب نمایند و جمیع او را مرامی کنند
 و بحال اقبال بافق جمال قسماً توجه نمایند چه که
 سیل جل با اکتسبت ایدی الظالمین ممنوع شد
 و با مری جز با ظمیر من الظهور ناظر نباشید چه
 که باین ناس کلمات مو هو مه لا تعنی بسیار و
 همان مو هو مات بعضی از اهل بیاز از نیز حسن که
 از افق امکان طالع شده ممنوع نموده و محروم
 ساخته و آن نفوس بغایت بی دایت و عقل
 مشاهده میشوند بکواسی گشتگان وادی ضلالت
 کدام یک از مو هو مات محقق نزد شما صدق بوده
 و راجح صدق از او است شام نموده اید تا نفسی بخت
 کلها رجعت الی حقاً لکم الموهومته و بنی الامم المیهمن
 الیقوم هزار سنده او ازید نفس مو هو میرا در شهر مو هو
 با جمعی از نساء و اولاد معتد داده بودید و بان
 او نام معترف تفکر ناکه در آن الف سینه چه منت شک

بودند فوالذی نطقنی با بحق قلم شرم سینما یلزدنم
 آن نفوس مو هو مو محسبه آنچه در ذکر آن نیز عظم
 یعنی قائم مابین آنقوم بوده حسرتی از آن تحقق
 نداشته و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور
 بر کل معلوم و مبرهن شد. این یکی از مو هو مات
 آن نفوس بوده بعد از آنکه ید قدرت الهی خرق
 حجاب نمود بعضی مطلع شدند و همچنین مو هو مات
 دیگر که مابین آنقوم است و تا حال خرق نشده
 باید به همان قسم مشاهده نمایند عسی الله ان یخیرنا
 لیسئاً صدر مژد و قلب سیر باید مقدّمنا عن
 کل الاشارات و الکلمات بشطر امر توجه نماید
 بگو ایوم یوم ریب و ارتیا ب نیت احرقه
 بنا رکله ربکم العزیز الوهاب ای اجنای من
 اضر بصر انصاف مشاهده نمایند انیظنلوم
 در قم شعبان و در جمیع اعیان بلایانی بر او وارد

که احدی غیر الله مطلع نه و نفسش را انفاق نموده که
 شاید از افق قطب طالع شود تا مالک ابدان
 و اختراع از شمار و شن و منیر کرد و در خود را بداند
 و از امور آتی که سبب بیع امر شود ما بین بناس
 احتر از نماید قل بایست عرفتم توجبات ذالبحر و ما
 ستر فیه من لثالی حکم ربکم العیز الزاجم ای کریم
 اگر چه تعنیات قلم اعلی را انتهایه و لکن بدین ذکر توجه
 نمودیم سبحانک لا اله الا انت مالکی السموات و الارض
 بترت امطار رحمتک و ظهرت آیات قدرتک
 و طلعت شمس شینتک و احاطت رحمتک من نش
 ارضتک و سماواتک ان تبس الذخیر امنوا الثواب
 الایمانه و الا نقطع ثم اجذبهم الی المطلاع الذی
 منه اشرق شمس الاقناع لیظهر بهم تقدیس امرک
 بین عبادک و تنزیه احکامک فی ملکک ای بتر
 انت الغنی و هم لهنقرآء لا تأخذهم باغفلوا فاعلمهم

ثم اغفر لهم لا تخمس حملوا الشدائد في سبيك ان غفلوا
 عن بعض او امرك ولكن سرعوا بقلوبهم وارجلهم اليك
 لا تنظر الى خطيئنا ثم فانظر الى الانوار التي اشرفت
 من افاق قلوبهم والبلد التي وردت عليهم في سبيك
 ثم ايدهم بعد ذلك على ما يرتفع به اعلام امرك في
 بلادك ورايات عظمتك في ديارك انك انت المقدر
 على ما تشاء في جنبتك ملكوت الانشاء لا اله الا
 انت المتعالى لهم من اعلى العظم اى كريم وصابغ
 الهية را از برای همه نفسی ذکر نمایند و تلاوت کنند که
 شاید با اراد الله غالب شود ذکر من قبلی معك من كل شئ
 و ذکر قل انك بحمد ياربى العزيز لغفور
 با بريد و سبت يكجا

اى پر عزم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع شد
 و سبقت گرفتى از جميع ذوى الهى تا آنکه در سجن عظيم
 بزيارت جمال قدم فائز شدى اين فضل را غنيمت شمار

چه که باو معادله میکند آنچه در آسمان و زمین
 خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه
 الهی بوطن راجع شو و بگذرد دست ذاکر بایش
 باید بشانی رفقارنمانی که رانجه تیسص مختار را
 جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن
 و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا ملاحظه
 دار بجایای الهیه مابین بریه ظاهره شو تا جمیع
 ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدی الحق
 محبوبست از دنیا و امورات محدثه در آن مخزون
 مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو النفا
 لایلیفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزت که
 آنی بذلت مبتلا شدند و بسی از صاجان
 غنا که بفقر راجع گشتند پس امری طلب کن که
 عزت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را
 فقر ادراک ننماید لعسریاته هو ایشکان بسی

والتثبت بذیلی المقدس لیسر اجبای حق از
 ذوی لہتری و دون آن کلرا از قبل این مسجون
 تجیر برسان و اگر جناب اسم معروف را ملاقات
 نمودی تجیر برسان قل لم منعت عن الذی قدی
 فی سید الملأ الاعلی بارواحمہم وقت بیرون
 المقربین چه شد شمارا که کمال خوف و اضطراب
 مشاہدہ میشود تفکر در حالت نفسی ناکہ بروح
 القدس امر مبعوث شد و فردا و احدا بلوچ الہی
 بمقر معہود توجہ نمود و کمال قدرت و اطمینان
 رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابدا سطوت
 و غضب او را مضطر بنمود بل تخاف من نفسک
 او عما عندک استمع ندانی من شطر البلاء ولا تمنع
 نفسک عما قدر فی ملکوت البقاء اجلس بکاک
 الی اللہ ولا تخف من الذین ظلموا اولوئک ابقاء
 نفسک فاسئل اللہ ربک انہ یحفظک لو تکن

في قطب البحر او في اودية النار او في قسم التمساح او بين
 سيوف الظالمين تامة حتى لا تخزن ورقة الا بعد
 اذنه ولا تقرأ الرياح الا بارادته ولا تنفس في نفس الا
 بدوه دع الا وهام وتكثرتك العزيز العزيم
 اتنا نصحاك خالصا لوجه ربك لاننا لا نحب ان
 يقطع جبل نسبتك الى الله لعنه زنا يحكمم واذكر
 اذ كنت في السجن ونصر الله ما نحن وحفظك بجنود
 الغيب والشهادة الى ان اخرجك بسطانية جعلك
 من الغررين اتاكتامك في السجن ووجدناك
 راحة الاقبال على قدر لذا نجيتنا كما نجيتنا
 من اردنا اذ كان بين ايدي الغافلين فكر فينا
 ايضا عليك لعنتك تشبه بذكرى وتذكر فضل
 ربك بين العباداته لهو اعليم الخبير كن على شان
 لا يشغلك المال عن المال ولا الاسباب عن
 مسبب الاسباب استمع قول من يحبك ويريد

لکن ما اراد لنفسه صنع الدنيا كلها وخذ ما او تبت
 من لدن مقتدر قدیر مثل ضحبت بالحیوة الباقیة
 و ترکت الحیوة الباقیة لعسری هذا لا یسبحی لک
 لو کنت من عسارین فی الیت فدیة فی حینهم
 مرة بعد مرة و صبر کل آن کل ارض بدی فی سبیل
 ربک و رب العالمین آخر هر افکر نمینما یدایام
 گذشت و عمر بایتها رسید حال خود انصاف ده
 در آخر ایام انسان در فراموشی رحمت امراض و شدت
 او جاع جان بدو بجهت است یا آنکه آن چند یومی که
 از عمر باقی مانده در سبیل الهی فدا نماید قسم بحال قدم
 الاول خسران و الاخر روح و ریجان زهی حسرت
 و ندامت که نفس انسانی چند نفسی که از جان عاریتی
 باقی مانده در ره دوست فدا نماید و در فراموشی غفلت
 بعد از آشامیدن دواهای مکر و پنهانند رویه تسلیم نماید
 فاصدقنی اتی الامرین احق قل الکلمة الاولی و ربی الاعلی

و مالک العرش و الرئی مقصود آنکه اجبای حق نباید
 مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را
 در سبیل دین و فرزند عظیم شمرند اگر واقع شود نه آنکه خود را
 در میانک اندازند چه که در این ظهور کل حکمت مأمور
 بشوند ای مظلوم را که در منتهای شدت و بلا
 و هموم و غموم ترا بحق بخواند از عالم و عالیان ^{منقطع}
 شود در ظل جنتش تا وی گیرند ثم اعلم بان حضرت لقاء الوجه
 احد و ادعی بانه رءاکن و قال انک قلت باننا لا نرسل
 الیک لو حامن بعد اذ ابکت عین شفیقتی لنعفک
 فوالذی انطقنی ثناء نفسیه بین الارض و السماء لو وجد
 عرف التمیمص و قرأت لو حامن الواح ربک الشی
 ارسلنا الیک لغدت نعفک و ما عندک لکلک منها
 و وضیت بان تفضل فیکل صین الف مزه و لا ینقطع
 عنک عرف التمیمص القدم و نعمة الله التي تمز من شطر
 اسر الا عظم لم ادرباتی شی منعت عن هذا الفضل

الاكرم و شركت بين لظنون والاوام تدارك
 يا اخی ما فات عنك و اقبل الی قبلة العالمین
 و قل اقبلت بكلی الیک یا فاطر السموات والارضین
 فاعف عني ما غفلت فی جنبك انت
 مولی العالمین یا ایا ان تمنعک بحیثه عن مالک
 البریه و ع الهوی و تمسک برنگ اللابی هذا خیر لک
 و کان الله علی ما اقول شهیدا و دیگر اهل مشرت
 هر که را مقبل الی الله دیدی من قبل الله ذکر شو و بگو
 محزون مباشید از آنچه بر شما وارد شده چه که
 بر جمال قدم عظیم از آن وارد و حال در سخن عظیم
 ساکن و بشانی امر شدید است که باب خروج و
 دخول آمد و د نموده اند و لکن در کمال روح و روح
 بزرگ رحمت مشغولیم محزون مباشید از آنچه بتاراج
 زود است که جمیع من علی الارض بزرگ شما ذکر
 شوند اجر و روح نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه

از زنا رفعتی و در سببایش از شما اخذ شد البته
 در دنیا عطا خواهد فرمود و در عفتی مقاماتیکه اگر یکی
 از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود نفس
 خود را در سبیل دوست فدایمانند بجای آنکه بان
 متفرق می فائز گردند بشنوید وصیت جمال قدم را که
 از شطرنج عظم شمار اندامی بر ماید بغی و طغی را
 یکی آرید و تقوی متمسک شوید نفس خود را از
 اعمال شیطانیه مقدس نماید و بطراز الهیه
 دارید فساد و نزاع شان اهل حق نبود و نخواهد بود
 از اعمال شنیعه اجتناب نماید و در مسالک
 تقدیس و تسبیح و رضا سالک شوید جهد نماید
 تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و
 بحال استغنا و سکون مابین بر تیه مشی نماید
 و با بحال عدل و انصاف با یکدیگر معاظمه کنید
 خیانت را با مانت و غیبت را بزرگ نیند و ظلم را

بعدل و غفلت را بذكر تبدیل نمایند اینست نصوح کما
 که از فهم بیان شیت ربانی ظاهر شده سعی نمایند
 که بلکه با عانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده
 باعمال شیعیه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کل احیان
 از مقصود عالیمان اعلی و سائل باشید که شمارا
 از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظل شجره
 اشات و سدره اسما و صفات منزل ۴ و استلام
 علیکم من لدی الله مولیکم العظیم و الحمد لله العظیم

یا علی اشکر الله باین راسک با کلیل لہ شفاء
 فی ایام ربک مالک الاسماء و سیکک بطراز خدمت
 فی الامکان قد عرفنا تو جکت الی بعض اجهات و جکت
 فی سبیل الله منزل الایات بذات سبغی لک و کل
 سقبل انقطع فی جتہ عما سونه ای علی در کل احوال
 در اشاد قلوب و اجتماعهم بر شریعه امرتیه الهیه سعی

بلوغ مبذول دارید اگر چه بفضل اللہ بظرف از اخلاق مزین
 و لکن هر چه بر آن سفینه رانی خداوند احب بوده تا کل
 با اخلاق حسنه انتخاب بشطرو باب توجه کنند و در کل
 احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبله از قلم
 امریه نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطاف
 حق نامسا لهاست که یکی از عباد که تو آن عارفی مع
 آنکه در تیر سیر او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفحات
 متقنه و شئونات نفسانی مشغول بوده اند و حق بکل
 مطلع و محیط است فرمودیم و چون در ظاهرا بر سبب
 و ذکر او ناطق تعرض نمودیم و در زمین معدود است
 از مطلع آیات الواح منبیه مخصوص او نازل و ارسال
 شد و در جمیع احوال تغییر کجا و تلو کجا او را بتمام پاک
 که مقدس از شایبه نفس و هستی است اعوت نمودیم
 که شاید بمقامات عالیہ مستند فائز شود کل ذلک
 من فضل ربک و رحمته و عنایت چه که دوست نداشته

و ندایم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما تدریج
 بی نصیب کردد مع این عنایات متواتره و الطاف
 متابعه کانه حق را غافل دانسته و سبب این تشریح بود
 قل روحی و نفسی لک الفداء ما یستار العالمین
 ای علی مشاهده در امر رسول الله تا که اول امر در کمال
 ترقی و استعداد بوده و بعد توقف نموده یکی از نسبتها
 مانعه آنکه نفوس برخواستند و بدعوی اینکه ما اصل
 باطنیم تاس بیچاره را از شریعه الهیه و مکاسن عزت ربانیه
 ممنوع نمودند قل تا نه کل ظاهر اعلی من باطنکم
 و کل قشر نور من لبکم قد ترک المخلصون بواطنکم کما ترک
 العظام للکلاب این ایام احکام الهیه از مشرق ربانیه
 ربانیه مشرق انشاء الله از بعد ارسال میشود و این
 دوایه مبارکه در آن لوح امع اقدس نازل من انشائ
 من یقعد صف النعال طلبنا لصدرا بجلال قل من
 انت یا ایها الغافل لغتار و منهم من یدعی لهاطن

اولام الذين قاموا على المكر في ملكوت الانشاء توجبوا
 بوجه بيضاء و غرر عسرة آء الى مطلع ايات ربكم ما لك
 الاخرة و الاولى كذلك قضى الامر في اللوح الذي
 جعله الله امم اللوايح و مصباح الفلاح بين التهورات
 و الارضين اى على تفریق امتتیب و علت
 ضعف كل شده و لكن الناس اكثرهم لا يفقهون
 بعضى از الناس که اذعای شوق و جذب و شغف
 و انجذاب و امثال آن نموده و می نمایند کاش
 بدار السلام میرفتند در تکیه قادریه ملاحظه مینمودند
 و متنبه میشدند اى على جمعی در آن محل موجود و مجتمع
 نفسى الحق که مشاهده شده نفسى از آن نفوس زاده
 از اربع ساعات متصلاً خود را بکجرو مدرو جدا میزد
 که بیم هلاکت بود بعد منضعاً برارض میافاد و مقدماً
 دو ساعت بدأ شعورنداشت و این امور را از کرامات
 میسرند ان التهربى منضم و نحن نرآء ان ربك لهو

العیلم الخبیر بعلم خانه الایمن و مافی صد و اربعین
 و همچنین جمعی هستند بر فاعی معروفند آن نفوس بقول
 خود در آتش میروند و در احوال خود جذب سیف بر یکدیگر
 میزنند بشانیکه ناظر چنین کجا می کند که اعضای خود را
 قطع نموده اند کل ذلک جیل و مکرو خدع من عند
 انفسهم الا انهم من الاخیرین جمیع این امور برای
 العین مشاهده شده و اکثری از انیس دیده اند
 بسیار محبوبست که یکی از آن نفوس موهومیه آن
 ارض توجه نماید و تکایای مذکوره و ما بعد شایه
 مشاهده کند که شاید بجزرات نفسانیه و توهمات
 نفس خادعه از شرط احدیه و مالک برتیه منزع
 نشود ای علی جمعی در حین از زمین بوده و هستند
 که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و باو چسب
 انس گرفته اند و لیالی و ایام بر ایضات شاقه
 مشغولند و باذکار مناطق مع ذلک احدی از آن

نفوس عند الله مذکوره با اینکه خود را از اقطاب
 و اوتار و افراد ارض میسزند ایوم رد آء افعال و
 اکیس اعمال ذکر اسم عظیم در ظاهر و باطن بوده اند
 لکن به با فضل بین کل حشر و نفس کل جبل و سقط
 کل نجم و کف کل شمس و خسف کل قمر و انفطر کل
 سماء و انشق کل ارض و غیض کل بحر و ارتعد کل قشر
 و انفسر کل جذع و اضطرب کل مضرب و ارتعش کل
 بطح الامن شاء ربک المقدر لتدیر من اقربا
 اقره الله و اعترف بما اعترفه الله انه من اهل البهائم فی
 ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک لهم
 العزیز الحکم اگر چه لایق نه که تسلیم اعلی باین بیانات
 مشغول شود و لکن نظر بفضیل و سبقت حمت تسلیم
 رخص بامثال این بیان ناطق است این الاقویاء و
 این مظاهر الاستقامت فی ملکوت الانشاء و این
 مطالع الاقدار فی جبروت الانعطاع ای علی

تا حال صبح مقدار خرق استوار نموده آن رنگت
 لیه و پشمار از خدا بطلب که آن نفوس را با استقامت
 تمام منتطعین عن سونه بر امر مالک انام و سلطان ایام است
 و راسخ فرماید لعسری بذکات ترخ اذکار هم و شسبت
 اسمائهم و تحقق تماماتهم و فتح علی و جوهم ابواب عرفان
 الادی کان اصل الامر و مبدئه و اسس المقام و سلطان
 طوبی لمن ینبذ دنیا و ما یدکر ضعیف و توجه بالقلب الالوه
 الی منظر رب العالی المقدر علی العظیم رحمتها
 بسیار است حاصل کما عمل فوقها هذا القلب الالوق الالوق
 الا شفق تطیف البیدع السیر چه که باید نامس را
 بحکمت چنانچه در کل الواح بان امر شده از او المات
 نفی و شئونات غیر مرضیه نبصاح بالغه و حکم
 ربانیه مقدس نمایند و بشر اقدس کشانید اول
 امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاء الله باید
 در کل احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه مستعد

انما البهائم عليك وعلى من اجبت خالصا لله ربك

ورب العالمين

یکی از اجزای الهی مکتوبی بجای محمد کریم خان نوشته
 و در آن مکتوب سوالات چندی نموده و از قرار یک استماع
 شد خان مذکور از معانی غافل شده با الفاظ تنگ
 بسته و اعتراض نموده لیدحض الحق با عنده و لکن
 غافل از اینکه بحق الله الحق بکلماته و یقطع دابر المشرکین
 اول آن مکتوب باینکلمات مزین الحمد لله الذی کشف
 الغلغله عن وجه الاولیاء خان مذکور را اعتراض نموده که
 این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب کو یا
 بحر فی از علم و اصطلاحات قوم فایز شده چه که
 قتل مخصوص رؤس نشاء است باعتبار
 بر الفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم
 و علوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی ایوم این
 علمی را که او علم دانسته تنگ میداند علیکه محبوب

آن بوده که ناسس را بحق هدایت کند بعد از آنکه نفسی
 بآن فائز شد آن علم حجاب اکبر بوده و خواهد بود و
 اعتراضات او دیده شد مگر همین یک فقره که آنهم
 شنیده شد و آن فقره بنظر اکبر رسید لذا از منظر
 امر در جواب اعتراض او این لوح ابدع اقدس ظهر
 نازل که شاید ناسس با مثال این اعتراضات
 از مالک آسمان و صفات محروم نماند و کلمه علیاً
 از کلمه سفلی تمیز دهند و بشرط الله العلی الاعلی توجب
 نمایند من ابتدی فلسفه و من عرض ان الله اعلم
 بسم الله العلیم الحکیم

یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حفره یجمل انما یعرفنا
 بانک عرضت عن الحق و اعترضت علی احد من اجناسه
 الذی ارسل الیک کتاباً کریماً لیهدیک الی الله ربک
 و رب العالمین انک اعترضت علیه و اتبعته من
 الجاهلین و بذک ضللت صرمتک بین عباد الله

لاننا باعتراضك وجدناك على جبل عظيم أنك
 ما اطلعت على قواعد القوم وصطلحاتهم وما دخلت
 روضة المعاني والبيمان وكنت من الغافلين
 وما عرفت الفصاحة والبلغة ولا الجاز ولا الحقيقة
 ولا التشبيه ولا الاستعارة لذا نلتقي عليك ما تطلع
 به على جهلك وتكون من المنصفين أنك لو سلكت
 سبل أهل الادب ما اعترضت عليه في لفظ الصانع
 ولم تكن من المجادلين وكذلك اعترضت على
 كلمات الله في هذا الظهور البدع اما سمعت
 ذكر المقنع وهو المعروف بالمقنع الكندي وهو محمد
 بن خلف بن عمير بن قنبر بن عان بن قيس بن اسود
 وكان من المشركين انا لو زريان نذكر آباءه
 واحدا بعد واحد الى ان ننتهي الى البدع الاول
 لقد ربنا علمني ربي علوم الاولين واللاحسين
 مع اننا ما قرنا علومكم والله على ذلك شهيد وعليم

وانه اجل الناس وجهاً واكلهم خلقاً واعلام
توأمافا نظري كتب القوم لتعرف تكون من العارفين
وكان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابته لعين
فمريض لذالايشي الامتعتا اي مغطئا وجهه كذلك
توكر في كتب العرب العرباء والادباء والفضحاء فانظر
فيها لعل تكون من المطلعين وانه هو الذي يضرب
به المثل في الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة في حد
البصر وبابن اسمع في سعة الرواية وكنت من
العالمين وكذلك في طلب الثار بالجهل والوفاء
بالتمويل وجودة الرأي نقبى بن زهير وابدحانم
والكلمة بن زائدة والفضاحة نقبى بن صاعدة
والحكمة بليقان وكذلك في الخطبة سبحان وائل والفرآ
بعامر بن طفيل والحزق باميس بن معوية بن القرة
والحفظ بحمد هو لآدم من مشاهير عرب الذين ترسل
بهم الاشال طالع في الكتب لعل لا تدهض الحق بما

عندك وتكون من المتشبهين وتوقن بان علماء الادب
استعملوا لفظ القناع في الرجال كما ذكرناه لك بيان
ظاهري بين ثم اعلم بان القناع مخصوص بالنساء
ويسترن به رؤسهن ولكن يستعمل في الرجال والوجه
مجازا ان كنت من المتشبهين وكذلك اللثام مخصوص
بالمرءة يقال لثمت المرءة اي شذت اللثام على فيها
ثم يستعمل في الرجال والوجه كما ذكر في الكتب الادبية
اسفر اللثام عن وجهه اي كشف الثياب اياك ان
تعرض بالكلية على الذي خضعت الالباب لوجه
المشرق المنير خف عن الله الذي خلقك وتواك
ولا تسمت الذين امنوا وانفسقوا انفسهم واموالهم
في سبيل الله الملك العزيز القدير قل ما كان
مقصودنا فيما ارسلنا اليك الا بان تكون متذكرا
فيما فرطت في جنب الله وتخذ لنفسك اليه سبيلا
انا اردنا به ايتك وانك اردت ضمنا واستهزئت

بنا كما استهزء قوم قبلك وهم اليوم في سفل البحيم
 أنك من الذين اذ نزل العشقان من لدى الرحمن
 قالوا ان هذا الاسا طير الاولين واعرضوا
 على الكرامة فانظروا في الاتقان ثم في كتب اخرى
 ترى وتعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله
 وخاتم النبيين اتاعرقا كنفك تعرفاه وتكون
 على بصيرة من لدى بصيرة قل عند ربى خزائن العلوم
 وعلم الخلق جميعا ارفع راسك عن فراش
 الخلة لتأخذ ذكر الله الاعظم مستويا على عرش
 الظهور كما استواء الهاء على الواو ثم عن قد الهوى
 ثم اتبع ربك على الاعلى دع ما عندك وراك عند
 ما اناك من لدى الله عزير احيكم قل ما ايتيا ابحال
 انظر في كلمات الله بصيرة لتجد من مقدسات عن اشارة
 القوم وقواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين
 قل ان آيات الله لو تنزل على قواعدكم وما عندكم

انها تكون مثل كل ما تكلمنا به معشر المحججين قل لها
 نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجسد الله مقدسا
 عن عرفان المالمين وكيف انت وامثالك يا ايها
 المشرك البعيد انها نزلت على لسان القوم الاعلى
 قواعدك البهولة يا ايها المعرض الرب انصف
 بانفسه لو توضع وتدرة العالم في قلبك هل تقدر
 ان تقوم على امر تعرض عليه الناس عن دينهم
 الملوك والسلاطين لا وربتي لا يقوم احد ولكن تستطيع
 نفس الامن اقامة الله مقام نفسه والله هو هذا
 وينطق في كل شان انه لا اله الا هو الواحد له سر
 المعهد اعلم ان خير لو يتكلم منك قلب احد من خدام
 سلطان في قل من ان تضطرب في ايمانك وانك
 لو شكرني في ذلك يصدقني عباد الله المخلصون ومع
 ذلك تعرض على الذي اعرض عليه الدول في سنين
 معدودات وورد عليه ما نلح به الروح الامين الى ان

سجن في هذا السجن بعيد قل ان فتوح ابصر ان لا
 علا وظهور الشجر ينطق باسرار القدر ال ترى لنفسك
 من مقرات الله ليس لاحد مفرو ولا مستقر الا لمن توجه الى
 المتظر الاكبر في المقام الاطر الذي اشتهد ذكره بين
 العالمين قل تعرض البتلع على الذي امن
 سلطان الابداع والاختراع والذي تعرض
 اليوم انه من مسج رعاع عند الله فاطر السموات و
 الارضين قل يا ايها الغافل اسمع نغنى الورقاء
 على اقصان سدره المنتهى ولا تكن من الجاهلين ان
 هذا هو الذي خبيركم به كاظم واحمد من قبهما
 النبيون والمرسلون اتق الله ولا تجادل باياته
 بعد انزلها انها نزلت لفظرة من جيوت الله تك
 ورب العالمين وانها تحته الله في كل الاعصار ولا
 يعاقب الا الذين قطعوا عما عندهم وثوبوا
 الى هذا النبع العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك

اتر من نظير على حدودك لتنزل آياته على القاعدة
 التي انت عليها تبالي الله وقل سبحانك اللهم
 يا الهى انا الذى فرطت فى جنبك واعرضت على
 ما نزل من عندك ثم اتبعت لنفسى والهوى وغفلت
 عن ذلك لعلى الابى يا الهى لا تأخذنى بحسبى الى
 طهرنى عن اخصييان ثم ارسل على من شطر فضلك
 رواحى اغفران ثم قدرلى مقعد صدق عندك
 ثم احقنى بعبادك المخلصين يا الهى وحسبى لا تحزنى
 عن نجات كل ما تك اهدى ولا من فوحات تبيصك
 الابى ثم ارضنى بما نزل من عندك وتدر من
 لدنك انك فعال لما تشاء وانك انت الغفور
 الجواد المعطى الكريم اسمع قولى دع الاشارات
 لاهلها وطر قلبك عن الكلمات التي تورث سواد
 الوجوه فى الدارين اطلع من خلف ابجيات و
 الاشارات وتوجه بوجه سيرا الى مالك الاسماء

والصفات لتجد نفسك في اعلى اعلى الامام الذي انقطعت
 عنه اشارات المرسلين كذلك نصحت لعلم الاعلى
 ان اقبلت لنفسك وان اعرضت فعليها ان رزقت
 الرحمن لغنى عما كان وعشا يكون وانه لهو لغنى ما يجد
 بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف قصبه رحمانی را از
 کلمات منزله پارسیه ادراک نمانی و منقطعاً عن الاشياء
 بشر احدیه توجه کنی اگر چه هر طبری از کدس رحمت
 رحمانیه و حسرت من حکم صدائیه نصیب برده و قادر
 بر التقاط نه طیر بیان باید در هوا قدس رحمن طیران
 نماید و از ضربهای معانی قمت بر دماغه بوف افنده
 ناس بذر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان
 محروم بشنو نصیح این سخن را و بازوی یقین بند
 محکم منتیسن بنا کن شاید از با جوج نفس و هوی محفوظ مانی
 و بغایت خضر ایام بگو شربت فائز شوی و منتظر اکبر توجه
 نمانی دنیا را بقائی نه و طالبان آنرا وفائی مشعور

لا تطعن من الدنيا فکری تغیسیرا و انقلابها این من نبی
 انخورتق و التدیرو این من اراد ان یرتقی الی الاثیر کم من
 قصر استراح فیہ بانسی فی الاصل بالعبایة و انخرو غن
 ملکہ الغیسر و کم من بیت ارفع فی العشی فیہ لقصته و
 الرزقاء و فی الاشراف نجیب البکاء اتی عزیزنا ذل
 و اتی امر با بدل و اتی روح مارح و اتی ظالم شرب
 کاس لطلح و سچین معلوم ظاهره اقتحار منما و فوق
 کل ذی علم عظیم فاعلم لكل صارم کلال و لكل فرح مل
 و لكل عزیز ذل و لكل عالم زلّة تقوی پیشه کن و بدستان
 علم الهی وارد شوا الله یعلمکم الله قلب را از اشارات
 قوم مقدس نانا تجلیات اسماء و صفات الهی
 منور شود چشم اعراض بر بند و بصرا نصاب بکشا
 و بر اجزای الهی استراض مکن چشمش افق ظهور
 که اگر از علوم ظاهره هم کجا هو حقها نصیب بری
 هر آینه از لفظ قلع بردوستان مالک ابداع و